

با نگاهی به کتاب بررسی مسائل مدیریت دولتی و نظام اداری ایران

حکمت تحول



محمد ذاکری

چرانظام‌اداری ماتوانسته خدماتش راآن‌طور که مطلوب و مورد انتظار است در زمان منطقی و استاندارد کشور به صورت تخصصی در حوزه‌نوسازی و تحول اداری فعالیت کرده‌واخرین مسوولیت‌وی نیز معاون نوسازی اداری ای سازمان بوده است. در نگاه اول آنچه این کتاب را از دیگر عناوین مشابه (که عموماً یا مبتنی اکادمیک و توسط اساتید دانشگاه نگاشته شده) متمایز می کند، سوابق و تجربیات نویسنده در مرکز اصلی راهبری نظام اداری است و چنانکه خود در مقدمه کتاب گفته «حاصل بیش از دو دهه تجربه مولف در سطوح مختلف نظام اداری از سطح کارشناسی تا سطح مدیر ارشد است.»(ص ۱۲) کتاب در سه بخش و پنج فصل سامان یافته است. بخش نخست و فصل اول با عنوان «سخن پایه‌ی چرایی دولت و جایگاه اداره امور عمومی» در بی‌واکاوی چرایی و علت وجودی دولت‌ها و نظریه‌ی حکام است و تلاش می کند به این پرسش‌ها پاسخ دهد: «دولت‌ها برای چه تشکیل می‌شوند؟ نقش اصلی آنها در کنار سایر بازیگران اجرایی چیست؟ قلمرو فعالیت آنها تا کجاست؟ نظام ارزشی حاکم در دولت‌ها کدام است؟»(ص ۱۴) نویسنده برای پاسخ به این پرسش‌ها سیر نظری و تاریخی خود را از دوره پیشانیوانی افاغلو و راسطو و سقراط آغاز کرده و در عصر مدرن و سه سده اخیر به ماکیاولیوس‌ها،مکن‌گلیسیت‌ها،جان لاک،هودر و ویلسون، کرملین،روزولت،آدام اسمیت،ادموندنبرک،کوبرتسامیون، دولت‌والدو، جان راولز و جورج فردرلیکسون می‌رسد. بخش دوم و فصل دوم به مرور پیشینه برنامه‌های تحول در نظام اداری ایران می‌پردازد. در این فصل مرور جامعی بر تکلیف مربوط به توسعه بهبود نظام اداری در برنامه‌های توسعه پیش و پس از انقلاب و نیز محور های برنامه‌های مستقل اصلاح نظام اداری در بیش از دو دهه اخیر شده است. از برنامه‌های راهبردی تحول نظام اداری (۱۳۷۹) تا برنامه جامع اصلاح نظام اداری - دوره دوم (۱۳۹۷). این مرور جامع اگرچه اطلاعات دقیمی برای پژوهشگران و مجریان تحول اداری در نظام‌های دانشگاهی و اداری دارداما پاسخ به پرسش در این فصل مغفول مانده است:نخست آنکه میزان اجرایی شدن یا موفقیت در اجرای هر یک از این برنامه‌های تحول یا اهداف مدنظر در برنامه‌های توسعه چه بوده است؟ و پرسش دوم که نویسنده خود نیز ضمن طرح آن (ص ۸۵ و ۹۸) بخش سوم کتاب را برای پاسخ بدان اختصاص داده و آن این است که «به رغم طراحی و اجرای این همه برنامه متنوع و علمی چرا وضعیت همچنان نامطلوب است و مردم از نحوه رایب خدمات دولتی ناراضی هستند؟» بخش سوم این کتاب حاوی سه فصل است. این بخش تلاش کرده به مسائل و چالش‌های پیش روی نظام اداری در اجرای برنامه‌های اصلاح و تحول نوسازی بپردازد و بدین منظور این مسائل را در سه محور مطرح کرده است. سطح اول مسائل سطح کلان هستند که در حوزه توسعه نظام سطح و حاکمیتی شکل گرفته و جریان دارند.مسائلی از قبیل ابهام وجود و مراجع متعدد تصمیم گیری، عدم ثبات در برنامه‌ها و اولویت نداشتن تحول اداری از دید مقامات سیاسی، سطح دوم مسائل میانی است که عموماً در حوزه نهادتولی و سطح تحول اداری کشور یعنی سازمان اداری و استخدامی کشور مطرح می‌شوند. برخی مسائل مهم این سطح عبارتند از: ابسانت قوانین و مقررات متعدد، تغییر و تحول ساختاری در سازمان‌های مسئولی، کم توانی به نقش ستاد راهبری حول اداری و شورای راهبری توسعه دستگاهها که توجیهی به نتایج ارزیابی عملکرد برنامه‌های تحول سطح سوم نیز سطح خرد است که دستگاه‌های اجرایی را به عنوان مجریان نهایی برنامه‌های تحول در بر می‌گیرد در این سطح نیز مسائل مهم همچون نقش یکرکنان سطح خیرامین، عارض‌سازی در انتخاب و انتصاب مدیران حرفه‌ای، کم توجیهی به عقلانیت و نظرات کارشناسی، ضعف در پاسخ‌خواهی مردم، زورگرگات‌ها و پائتا مشکلات فرهنگ و اخلاق سازمانی بخش دولتی مورد توجه قرار گرفته‌اند. این کتاب توانسته به رغم حجم مختصر بر برخی مسائل مهم نظام اداری انگشت‌بگذار کرده‌برخی از آنها در آثا مشابه پیشین مورد توجه قرار نگرفته بود. این جامعیت و نواندیشی در عین اختصار مهم ترین نقطه قوت این کتاب است. ضمن آنکه برخی از این مسائل حاصل تجربه عملی نویسنده در حوزه راهبری تحول اداری است. در این حال به نظر از همین نقطه، کتاب توانسته برخی انتظارات رایب‌طور کامل بر آورده کند. در واقع انتظار می‌رفت در برخی موارد با اشاره بیشتر به نمونه‌هایی از تجارب عینی و مواردی که در دستگاه‌های اجرایی با آن برخورد کرده بود برخی مسائل را روشن‌سازی می‌کرد. نکته دیگر آن است که به نظر می‌رسد سطح چهارمی در تحلیل مسائل مدیریت دولتی ایران نیز هست که در این کتاب مورد توجه قرار نگرفته‌وان سطح فرد است. در واقع مسائل مدیریت دولتی در سه سطح ساختاری از کلان، به خرد دست‌نبندی شده‌اند. اما بعد، رفتارای که عموماً در سطح فرد و گروه مطرح‌ه‌ند و به نظر می‌رسد در تحول و اصلاح نظام اداری نیز نقش پررنگی دارند در این اثر مغفول مانده‌اند. مطالعه این کتاب به عنوان یک منبع درسی به اساتید و دانشجویان رشته مدیریت دولتی (خصوصاً در درس بررسی مسائل مدیریت دولتی ایران و دروس مدیریت تحول و نیز مدیران و متولیان حوزه تحول اداری در دستگاه‌های اجرایی کشور توصیه می‌شود.

سعید دهقانی

این دیدگاه که «دین» پدیده‌ای فرهنگی است و از جامعه به فرد منتقل می‌شود، در زبان عامیانه بسیار رایج است. می‌گویند «اگر در تبت زاده می‌شدی، به احتمال زیاد بودایی می‌شدی، اگر در ویتکان به دنیا آمده بودیم، احتمالاً مسیحی می‌شدیم. اکنون که در کشوری اسلامی زاده به جهان باز کرده‌ایم، مسلمان هستیم.» در چنین گزاره‌هایی دین محصول جبر جغرافیایی است نه اراده شخص برای انتخاب آزادانه دین خود. اما اگر مسلمان شدن جبری است؟ مسلمان ماندن نیز جبری است؟ این گفت‌وگو تلاشی برای یافتن پاسخ این پرسش است که «چرا مسلمان مانده‌ایم؟» نه اینکه «چرا مسلمان هستیم؟» یاسر میردامادی، پژوهشگر دین و فلسفه، پیش‌تر مقاله‌ای را با عنوان «چرا مسلمان هستیم» (Why I Am Muslim) به انگلیسی منتشر کرده است، گرچه این مقاله تاکنون به فارسی ترجمه نشده. او را به مصاحبه‌ای دعوت کردم نه در این باب که چرا مسلمان شده است بلکه در باب اینکه چرا مسلمان مانده است.

■ ■ ■

■ بسیاری از مردم بر این باورند که دین، در هر جای دنیا میراث آبا و اجدادی است. یهودیان ایرانی خود را یهودی می‌دانند چون از کودکی چنین به آنها گفته شده، مسیحیان، زردشتی‌ها و مسلمانان نیز همین‌وضع را دارند. حتی در سکولارترین کشورها نیز گرایش هر فرد به یک دین به خصوص، متأثر از خانواده و جامعه است. در نتیجه دین هر فرد، محصول پیش‌فرض‌هایی است که با آنها ز بسته است. اما چه باک اگر واقعا چنین باشد؟ اصولاً نفس گردن نهادن و تسلیم شدن بدون کنجکاوی در برابر یک دین چه اشکالی دارد؟ بگذرید گفت‌وگو را با خاطره‌ای شخصی شروع کنم که ارتباطی پنهان هم با پرسش شما دارد. در ایران که بودم متأسفانه اصلا اهل سفر نبودم و تقریباً تمام عمر رادر مشهد به‌سر بردم، شهری که در آن زاده شدم و بالیدم تا زمانی که از ایران مهاجرت کردم. برای ادامه تحصیل به انگلستان و بعداً به اسکاتلند رفتم و در اینترا (ادینبورگ) پایتخت اسکاتلند ساکن شدم. قدمت و زیبایی این شهر مرا مسحور کرد و هفت سال ساکن این شهر شدم. ادینبرا شهر هیوم است و قدمگاه او در کنار تپه‌ای زیبا مشرف به دریا به وقت حفظ شده است و قبر هیوم در دست مقابل همین قدمگاه است. بسیاری از ایرانیانی که این شهر را دیده‌اند، می‌گفتند که ادینبرا را می‌توان «شیراز بریتانیا» خواند. از حسرت‌های من این است که هیچ‌گاه به شیراز سفر نکرده‌ام. اما می‌توانم بگویم که نسخه بدل بریتانیایی‌اش را دیده‌ام. آرزویم این است که روزگاری نه چندان دور شیراز را با سلامت و آرامش زیارت کنم. به قول سعدی:شیرازی: سل المصاع ربکأ تهیمُ فی الفلوات / تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی. (ترجمه مصرع نخست: قدر آب را از کسایتی پرس که تشنه در بیابان‌ها سُرگزداند). پس از ذکر این خاطره که کشف ربط آن با بحث کنونی مان را به خواننده وامی‌گذارم، اکنون به پرسش شما می‌پردازم. این سخن درستی است که دین‌داری افراد عموماً گرچه نه همیشه، موروثی است: اگر تداوم دین‌داری فرد تحت تأثیر میراث نباشد دست کم اصل شکل گیری دین‌داری فرد عموماً موروثی است. اکثر افراد دین‌شان را به ارث می‌برند، مثلاً من مسلمان شیعه دوازده امامی شدم چون پدر و مادر من مسلمان شیعه دوازده امامی بودند و مراد در چنین فرهنگی بار آورده‌اند. اگر به جای مشهد در بریند به دنیا آمده بودم (جایی که شیعیان اسماعیلی بسیاری زندگی می‌کنند)، شاید مسلمان شیعه اسماعیلی می‌شدم. اگر در خواف به دنیا آمده بودم (جایی که اهل سنت بسیاری زندگی می‌کنند) شاید سنن مذهب می‌شدم. اگر در حلجا به دنیا آمده بودم (اکنون در جمهوری خودمختار نیجوان که ارمنیان بسیاری در آن زندگی می‌کنند) چه بسا زمنی می‌شدم و قس علیهذا. با این حال، تداوم دین‌داری افراد به ویژه در بزرگسالی و پس از استقلال از خانواده دیگر تماماً موروثی نیست. انتخاب افراد در آن نقش دارد/ می‌تواند داشته باشد. وانگهی، بخش میراثی دین‌داری لزوماً نگهیده نیست. بسا امور ارزشمند در جهان به شکل میراثی منتقل می‌شوند. زبان و فرهنگ میراثی‌اند. زبان فارسی یکی از کهن‌ترین زبان‌های جهان است که هنوز تعداد اول است و ما فارسی‌زبان‌های جدید نیز این زبان را به ارث برده‌یم، خودمان آن را انتخاب نکردیم. این اما از اهمیت زبان فارسی نمی‌کاهد. پس موروثی بودن، به خودی خود، آن را تبدیل به چیزی بی‌ارزش یا یک‌ارزش نمی‌کند، بلکه به عکس، اگر چیزی ارزشمند باشد و تبدیل به سنت نشود، دین‌داری است و اگر چیزی دوام یافته چه بسا (گرچه نه حتماً) چیزی ارزشمند در آن بوده است. حتی خلاقیت که، مطابق تعریف، امری سنت‌ستیزی است در صورتی دوام می‌یابد که در سنتی تعلیمی آموزش داده شود. این یعنی حتی برای سنت‌ستیزی هم به سنت نیاز است. به تعبیر دیگر، شناخت خانه پدری ارزشمند است خواه ویران، خواه آباد، زیرا چه بسا خانه پدری ویران نباشد و مایه خط‌آن را ویران و به تعبیر رایج «کلنگی» به حساب آورده باشیم. چه بسا این خانه با قدری تعمیر همچنان قابل سکونت باشد و نیز ما را به گذشته دور وصل کند و بهتر باشد از اینکه آن را خراب کنیم و جای آن خانه‌ای نو بسازیم. بی‌هیچ پیوندی با گذشته، شاید هم این خانه نیازمند خراب شدن است اما برای ساختن خانه‌ی نو (موضوعاً) چه بسا این خانه قدیم استفاده کرد و خانه جدید را در پیوند با خانه پدری بازسازی کرد و البته این نیز ممکن است که خانه پدری نیازمند تخریب سراسری باشد و حتی مواد و مصالح آن به کار نیایند؛ اما برای رسیدن به چنین تصمیم بنیان‌برافکنی هم باید خانه ویران پدری را شناخت. پس، از توجه انتقادی به میراث گذشته‌گریزی نیست؛ بله، البته این قدر هست که توجه

انتقادی به میراث گذشته‌دو احتیاط به دنبال می‌آورد:

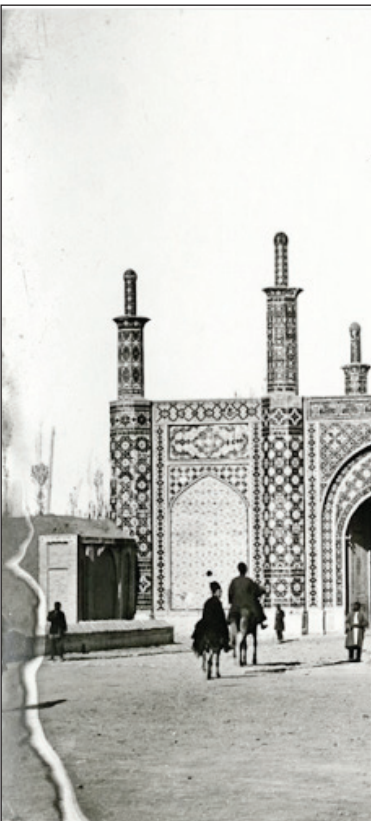
۱. اگر سنتی متصلب و سنگواره (متحجر) شود و جلوی آزادی و خلاقیت را بگیرد، گوهر‌های ارزشمند احتمالی چنین سنتی ضایع می‌شود. بر این اساس، مشکل ما امروزه نه سنت و میراث گذشته‌و نه سنت‌گرایی به خودی خود که تصلب و تحجر در پیروی از سنت است و حتی بدتر، از سوری دیگر، تحقق هم همیشه به فروتنی می‌کند، زیرا دیگری، که از ما متمایزند نیز سنتی دارند و اگر ما در عین به ارث بردن سنت‌مان در حفظ بخش‌های ارزشمند این سنت علی‌الاصول موجهیم، دیگران هم در عین به ارث بردن سنت‌شان در حفظ بخش‌های ارزشمند سنت‌شان علی‌الاصول موجهند. از یک کلام، سنت‌گرز بناپذیر است، به‌طوری که اگر سنت را از کسی بگیریم تفکر را از او گرفته‌ای. تفکر در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه درون سنتی شکل می‌گیرد، ولو اینکه واکنش به آن سنت، به شکل متناقض‌نمایی

میراث‌بری لزوما امری منفی نیست بلکه بالاتر از آن، میراث‌نابری، تحت شرایطی، آدمی را از مواهب گذشته مستحرومی‌کند. انسان موجودی تاریخمند است و زندگی‌اش را از صفر شروع نمی‌کند و نباید در حالت ایده‌آل چنین‌کند. میراث‌بری نشانانه تاریخ‌مندی و اجتماعی بودن آدمی است.

خود موجب شکل‌گیری سنت جدیدی شود. پیامبران از این جهت سنت‌شکنان سنت‌ساز تاریخند. عموماً فراموش می‌کنیم که عیسی خود یهود اصلاح‌گری بود اما میراث او موجب تولد دین جدیدی شد. محمدان دین عبدالله خود در زمره حنفا (به تعبیری، روشنفکران دینی زمان خود) بود و قصد داشت قوم خود را به پیام ابراهیمی (گوهر توحیدی مسیحی-یهودی) بازگرداند اما میراث آن برای سنی‌هاست. اکنون به‌اشکالاتی که از حدود ۴ دهه پیش به این تعریف شده کاری ندارم. پرسش من ارتباط با بحث ما این است: ارزش افزوده باور صادق موجه در مقایسه با باوری که صرفاً صادق است اما موجه نیست، چیست؟ به تعبیر ساده‌تر، ارزش توجیه‌معرفتی (epistemic justification) چیست؟ بگذرید برای فهم ارزش توجیه‌معرفتی مثالی بزنم. فرض کنید که شما به ساعت موزه تان نگاه می‌کنید و یاف‌ت که بر نیامده‌از حلقوم در هوا کم خواهد شد. یا اگر یخ سنت‌ستیزی می‌ریشه بگیرد مد زمانه خواهد بود و دیر یا زود بر باد خواهد رفت. کسی که با مدّ زمانه ادواج کند، خیلی زود خود را بیوه خواهد یافت. مثلاً کسی که فارسی چنان متفرغان است که می‌خواهد حتی یک کلام به فارسی بگوید، ننویسد، نشنود و حتی تحیل نکند، برای یادگیری زبانی دیگر (آلمانی یا انگلیسیی فرض) دست کم در ابتدای راه چاره‌ای جز استفاده از فرهنگ لغت‌و زبان‌نامه ندارد. این یعنی برای پشت کردن به فارسی هم باید دست کم در آغاز از فارسی کمک‌ساعتی حتی بسیارشده‌تر از زبان است. بر این اساس، دین رانمی‌توان سه دوگانه ساده‌سازی‌شده کافر- مومن ناخودآگاه‌شان دین سنکنی گزیده است (این نکته را یونگ اساتدان تشریح می‌کنند) و چه بسا متدینانی که عمیقاً با سنت دینی بیگانه‌اند.

■ فرض کنید شخصی دین دار و البته اخلاق مدار، دینی که از خانواده به او به ارث رسیده را بدو سن قید و شرط و اندیشه می‌پذیرد. در طول عمرش زیست‌معنوی و اخلاقی پیشه کرده است اما هیچ تفکر آزاد و پرسششی هم درباره دینش نداشته است؛ به عبارت ساده‌تر دین‌داری را تقلید کرده نه تحقیق. در چنین شرایطی باز هم باید دین‌داری محققانه را بر تر از دین‌داری مقلدانه دانست و به او گفت: «بهتر بود تحقیق و پرسش هم درباره دینت می‌داشتی.»

در پاسخ به پرسش قبیل توضیح دادم که میراث‌بری لزوماً امری منفی نیست بلکه بالاتر از آن، میراث‌نابری، تحت شرایطی، آدمی را از مواهب گذشته محروم می‌کند. انسان موجودی تاریخ‌مند است و زندگی‌اش



دروازه قزوین در قرن نوزدهم عکس از آنتوان سوپورکین

پذیرش یانفی سنت در گفت‌وگو با یاسر میردامادی

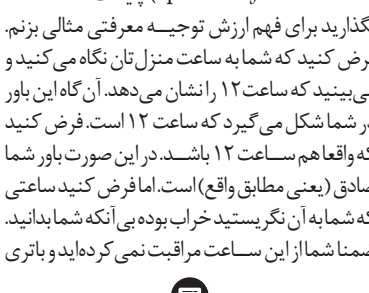
برای سنتی نبودن هم باید سنتی بود

را از صفر شروع نمی‌کند و نباید در حالت ایده‌آل چنین‌کند. میراث‌بری نشانه تاریخ‌مندی و اجتماعی بودن آدمی است. گرچه چسبیدن به گذشته هم کیفیت زندگی امروز آدمی را پایین می‌آورد و در مواردی مختل می‌کند، اما تقلید، از باب رجوع جاهل به عالم، نه تنها غیر عقلایی نیست بلکه اقتضای گریزناپذیر زیست عقلایی است. از سوری دیگر، تحقق هم همیشه به معنای ارابه دلیل قابل نیست. کسی که زیست معنوی و اخلاقی باثباتی دارد وضعیت او به خودی خود دلیل نیار نیست. وضع چنین کسی خود عین دلیل است. معرفت‌شناسان تمایزی می‌نهند میان «موجه بودن» (being justified) و «توجیه داشتن» (having justification). گاهی آدمی موجه است بی‌آنکه توجیهی (دلیل گزاره‌ای) داشته باشد. مثلاً کسی که عاشق شده و این عشق، سراسر رنگ مهر و وفا، لطافت و صفای به زندگی او زده در عاشق بودن موجه است، حتی اگر وقتی از او پرسیدند نتواند دلیلی برای موجه بودن عاشقتش بیورد. به شکل مشابهی می‌توان گفت که دین‌داری او موجه شده که سراسر زیست معنوی، معنادار و زندگی اخلاقی باثبات داشته باشد در دین‌داری موجه است، حتی اگر توجیهی برای دین‌داری خود نداشته باشد و حتی دنبال توجیه نباشد. بگذرید همین نکته را به شیوه دیگری توضیح بدهم. توجه که ارزشی دارد؟ پاسخ معرفت‌شناسان عموماً این است که توجیه، ثبات‌ناظر به صدق می‌آورد، یعنی جلوی صادق بودن به شکل شانس‌ی رami گیرد. برای فهم این موضوع باید به تعریف رایج معرفت (knowledge) در سنت تحلیلی اشاره کنم. این تعریف، تا همین چهار دهه پیش این بود: معرفت عبارت است از باور صادق موجه (justified true belief). اگر فردی باوری دارد که مطابق واقع است و برای آن دلیلی هم دارد، آن‌گاه آن فرد دارای معرفت است. اکنون به‌اشکالاتی که از حدود ۴ دهه پیش به این تعریف شده کاری ندارم. پرسش من ارتباط با بحث ما این است: ارزش افزوده باور صادق موجه در مقایسه با باوری که صرفاً صادق است اما موجه نیست، چیست؟ به تعبیر ساده‌تر، ارزش توجیه‌معرفتی (epistemic justification) چیست؟

بگذرید برای فهم ارزش توجیه‌معرفتی مثالی بزنم. فرض کنید که شما به ساعت موزه تان نگاه می‌کنید و یاف‌ت که بر نیامده‌از حلقوم در هوا کم خواهد شد. یا اگر یخ سنت‌ستیزی می‌ریشه بگیرد مد زمانه خواهد بود و دیر یا زود بر باد خواهد رفت. کسی که با مدّ زمانه ادواج کند، خیلی زود خود را بیوه خواهد یافت. مثلاً کسی که فارسی چنان متفرغان است که می‌خواهد حتی یک کلام به فارسی بگوید، ننویسد، نشنود و حتی تحیل نکند، برای یادگیری زبانی دیگر (آلمانی یا انگلیسیی فرض) دست کم در ابتدای راه چاره‌ای جز استفاده از فرهنگ لغت‌و زبان‌نامه ندارد. این یعنی برای پشت کردن به فارسی هم باید دست کم در آغاز از فارسی کمک‌ساعتی حتی بسیارشده‌تر از زبان است. بر این اساس، دین رانمی‌توان سه دوگانه ساده‌سازی‌شده کافر- مومن ناخودآگاه‌شان دین سنکنی گزیده است (این نکته را یونگ اساتدان تشریح می‌کنند) و چه بسا متدینانی که عمیقاً با سنت دینی بیگانه‌اند.

■ فرض کنید شخصی دین دار و البته اخلاق مدار، دینی که از خانواده به او به ارث رسیده را بدو سن قید و شرط و اندیشه می‌پذیرد. در طول عمرش زیست‌معنوی و اخلاقی پیشه کرده است اما هیچ تفکر آزاد و پرسششی هم درباره دینش نداشته است؛ به عبارت ساده‌تر دین‌داری را تقلید کرده نه تحقیق. در چنین شرایطی باز هم باید دین‌داری محققانه را بر تر از دین‌داری مقلدانه دانست و به او گفت: «بهتر بود تحقیق و پرسش هم درباره دینت می‌داشتی.»

در پاسخ به پرسش قبیل توضیح دادم که میراث‌بری لزوماً امری منفی نیست بلکه بالاتر از آن، میراث‌نابری، تحت شرایطی، آدمی را از مواهب گذشته محروم می‌کند. انسان موجودی تاریخ‌مند است و زندگی‌اش



برای سنتی نبودن هم باید سنتی بود. یعنی برای پروراندن سنتی جدید هم باید سنت قدیم را (باز) شناخت و از امکانات آن برای فرآوری از سنت و برساخت سنتی جدید بهره برد. در غیر این صورت، پنجه انداختن بی‌ریشه به سنت ریشه‌دار حکم جیغ بنفشی را خواهد یافت که بر نیامده از حلقوم در هوا کم خواهد شد. یا اگر یخ سنت‌ستیزی می‌ریشه بگیرد مد زمانه خواهد بود و دیر یا زود بر باد خواهد رفت. کسی که با مدّ زمانه ادواج کند، خیلی زود خود را بیوه خواهد یافت.

از میان برداشته می‌شود. به تعبیر دیگر اگر جامعه‌ای معرفتی در کار نباشد، به سختی می‌توان دین را از توهم تمایز داد. آن جامعه معرفتی دینی هم باید ویژگی‌هایی داشته باشد: باید جامعه‌ای بسته نباشد و مثلاً تکفیر گری را کنار بگذارد در غیر این صورت جامعه‌ای اصلاً حاصص‌تص‌بد خواهد بود. نه جامعه معرفتی. متلافرض کنید قرار است در مورد مَضْرَّت نوشابه روی سلامتی تحقیق شود. باتی مالی این تحقیقات نمی‌تواند کارخانه‌های نوشابه‌سازی باشد، زیرا تضاد منافع در کار است. جامعه معرفتی دینی باید معیارهای شفافیت و بی‌طرفی علمی را رعایت کند.

■ از مجموعه پاسخ شما استفاده می‌شود که اگر جامعه‌ای معرفتی در حوزه دین‌شناسی باشد که دغدغه عقلانیت گزاره‌ها و کنش‌های دینی را تضمین کند و این جامعه کار آمد باشد و فرد دین‌دار از وجود این جامعه معرفتی و کار آمدی آن مطلع باشد آن‌گاه فرد دین‌دار در باور دینی خودش موجه است حتی اگر توجیه تک تک گزاره‌های دینی را نداند. اما آیا این عملاً به تقلید از اصول دین منتهی نمی‌شود؟ زیرا به‌طور سنتی گفته می‌شد که تقلید در اصول دین حرام است و تنها در فروع فقهی می‌توان تقلید کرد اما چنین تمایزی در توضیح شما نیست.

درست متوجه شده‌اید. به نظر م تقلید در فروع اصول دین هم، تحت شرایطی، جایز است. اما تقلید در اصول دین، تحت هیچ شرایطی، جایز نیست. منظور از اصول اصول دین اصل وجود خدا و نیز صفات اصلی خدا مثل حی بودن، قائم‌بالذات بودن، عالم‌و قادر و خیر خواه بودن، خلاقیت و تشریع از طریق ار سال رسل است. این صفات را فرد باید خودش برسد، حالا با از طریق استدلال، اقتناع خطایی یا از طریق تجربه دینی یا تاریکبی از این امور. اما فروع اصول دین، مثل دیگر صفات خدا (مثلاً عادل بودن خدا) یا اینکه محمد(ص) پیامبر خداست یا امامت و مثلاً تعداد امامان را می‌توان حاصل محیط فرهنگی‌ای دانست که فرد در آن به دنیا آمده و چون اصول فکری این محیط را موع یافته ملایقی راه پذیرفته است. برای فروع اصول دین هم دلایلی وجود دارد اما ندانستن آن دلایل ضرری به معقول بودن باور فرد متدین نمی‌زند. توجه کنید جواز تقلید در فروع اصول دین به معنای عدم جواز تحقیق در این موارد نیست، بلکه تنها به معنای عدم وجوب عقلی تحقیق در این موارد است. این درست بدان می‌ماند که کسی اصل نهاد علم را کار آمد و قابل اعتماد تشخیص داده و حالا به جزئیات این نهاد اعتماد می‌کند. مآمهی که این جزئیات کار آمدند و اعتماد به این نهاد ادامه دارد، باور فرد به نهاد علم معقول است، حتی اگر برای جزئیات دلیلی نداشته باشد.

■ یعنی شما گرچه برای معقولیت دین‌داری سرشت اجتماعی قائلید و نه لزوماً فردی، اما به جامعه معرفتی دینی (به ویژه حوزه‌های علمیه) اشکال‌هایی دارید. از نظر شما حوزه‌های علمیه نقش جامعه معرفتی را به درستی ایفا نمی‌کنند. آیا می‌توان گفت که گرچه دین‌داری با راجع به جامعه‌های مختلف است، که عهددار موجه‌سازی صورت تمایز میان دین‌داری و توهم از علی‌الاصول معقول باشند اما از آنجا که جامعه معرفتی دینی این نقش را به درستی ایفا نمی‌کند پس دین‌داری معقولیت خود را از دست داده است؟

این نگرانی همیشه وجود دارد. کورسوهایی امید من این است که خوش‌بختانه حوزه‌های علمیه شیعه (چه در ایران، چه عراق، لبنان، سوریه و نیز در کشورهای دیگر مثل بریتانیا) یک‌دست نیستند و از این گذشته، متدینان حالا مراجعی غیر از حوزه‌های علمیه هم برای دین‌داری دارند، مثل روشنفکران دینی. به تعبیر دیگر، خوش‌بختانه تنوع مرعبیت دینی (حوزه جوی، روشنفکری) موجب شده که این عقابلیت به کل از دست نرود. با این حال، این نگرانی وجود دارد که مراجع تقلید و روحانیان نوآندیش در حاشیه‌م‌مانند و تبدیل به متن نشوند. در چنین حالتی، عقابلیت دین‌ورزی در متن بهره‌ای حاشیه‌ای از تأیید جامعه معرفتی دینی خواهد دانست و این برای آینده دین‌داری مناملان و عقلانی خطرناک است.

■ اما به نظر می‌رسد سلسله مراجع تقلید در جهان مختص ایران است. به نظر می‌رسد در شهرهای نجف و کربلا یا حتی حوزه‌های شیعی در لبنان کشودگی بیشتری برای پذیرش خواننده‌ای متفاوت از فقه و سنت و فلسفه شیعه دارند. آیا چنین نیست؟

نهاد سنت به هیچ عنوان مختص تشیع دوازده امامی نیست و در تمام ادیان و مذاهب به شکلی خاص وجود دارد. اهل سنت هم روحانیان و مفتیان خود دارند. مسیحیان کاتولیک هم پاپ و نهاد کلیسا را دارند. مسیحیان پروتستان هم بیسنته به زیر کشا است. متعددشان کلیسایی خود را دارند. یهودیان هم بسته به زیرشاخه‌شان نهادهای رسمی خودشان را دارند و نهاد افتای آنها شبیه نهاد مرعبیت تقلید در تشیع دوازده امامی است. تشیع اسماعیلی بهره سلطان دارند و شیعیان اسماعیلی نژاری امام زنده دارند. بوداییان تبتی هم دالایی لاما دارند که اکنون چهاردهمین دالایی لاما همچنان زنده است و پس از مرگ او جای خود را به دالایی لامای پانزدهم خواهد داد. اما در باب کشودگی یا بسنته بودن حوزه‌های علمیه، موضوع پیچیده است. کشودگی به آموزش عرفان نظری و فلسفه اسلامی در حوزه علمیه مق‌به مراتب بیش از حوزه‌های علمیه شیعه در نجف، کربلا، سوریه و لبنان است. نهاد سنت به نحوی در علم هم وجود دارد. برای تمایز شبه‌علم از علم باید نهادهای علمی وجود داشته باشد. اگر روشنگری نهاد علم نبود مخالفان شبه‌علمی و اکسیاسیون و گرمایش زمین بسا بیش از پیش موفق می‌شدند. نهادهای دینی هم کار کردی شبیه نهادهای علمی دارند. البته بدین‌نهادها (چه دینی چه علمی) می‌توانند گرفتار زکا کر کرد شوند. اما راه‌حل، رفتن زکا کر کهادهای علم مرجع است نه حذف ریشه‌ای آن.